

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی حدیث سلطنت بود. این بحث سند حدیث سلطنت یک تتمه ای دارد که اصلا واردش نشده ایم. کاری به آن اشکالات محقق خوئی هم نداریم.

ما در بحث سند حدیث سلطنت نشان دادیم که دو مبنا وجود دارد. یک مبنا این بود که ما با حجیت خبر موثوق بصدوره می توانیم مشکل خبری که سندش ضعیف است یا اصلا سند ندارد را با شهرت عملی - با شهرت واضحه ی قدمائیه و به اصطلاح عملیه - حل کنیم. به تعبیر محقق در معتبر، قدمائی از اصحاب داشتیم که مجتهد بودند و اجتهادشان به روایتشان بود. شهرت این ها شهرت عملی بود و می توانستند سند را درست کنند تا حدیث بدون سند هم موثوق بصدوره شود. ما وجدانا اطمینان پیدا می کردیم که این خبر از معصوم - علیه السلام - صادر شده است ولو الان سندی در دست من نیست. کما این که اگر خبر خوش سندی در همه ی مراتب داشتم اما آن شهرت در آن مرتبه به آن فتوی نمی داد، یعنی به آن عمل نمی کرد، جهت صدور روایت را خراب می کرد. نمی گویم صادر نشده است، می گویم جهت صدور را خراب می کند. لذا جمعش به این می شد که برای بیان حکم واقعی صادر نشده است. این یک دیدگاه بود و این مبنا را اگر درست می کردیم هم اشکال

کیروی محقق خوئی برطرف می شد که درباره ی حجیت شهرت عملی در انجبار ضعف سند بود هم این اشکال که مرسله است حل می شد. یعنی دیگر فرقی نمی کند که سند ضعیف داشته باشد یا اصلا سند نداشته باشد هم اشکال صغروی ایشان که می گفتند چطوری ثابت می کنید که مشهور به این روایت عمل کرده است؟! خب این شهرت عملی را از مشهور قدمائی داریم. عیبی هم ندارد که این شهرت عملی یک شهرت فتوائی بدون سند هم باشد. این هم کار خودش را می کند. آن شهرت فتوائی در قوه ی اجماع است. لَبّی است. اصلا در آن لفظ نیست. چون مستند ندارد. شهرت واضحی قدمائیه در همان طبقه ی علمای عصر غیبت صغری، یا قدمای اصحاب ائمه - علیهم السلام - که حاضر در محضر شریفشان بودند، شهرت فتوائی این طبقه اصلا خودش حجت است و ما از آن رضایت معصوم - علیه السلام - را حدس می زنیم. قول و فعل معصوم - علیه السلام - را می شود حدس زد. مناط آن هم مناط حجیت اجماع است و دلیل آن جا لَبّی است و لفظی ندارد. برخلاف شهرت عملی که در آن لفظ است. یعنی عمل به روایت در آن هست. این ها را ما با محقق خوئی حل کردیم. فقط به محقق خوئی اشکال کردیم که دیگر شهرت روائی مرجحیت ندارد. شهرت روائی غیر از عملی نداریم. این بحث ها را توضیح دادیم. درباره ی خود حدیث سلطنت هم که محقق خوئی اشکال کردند که خود مشهور در باب معاطاة قائل به اباحه شده اند، ما گفتیم که اشکال ندارد و برای درست کردن سند حدیث سلطنت لازم نیست که در همین باب از آن استفاده شده باشد. اگر از حدیث سلطنت در جاهای دیگر استفاده شود، برای درست کردن سند کافی است. ممکن است که واقعا مشهور قدمائی دلالت حدیث سلطنت را نپسندیده باشند، خب ما به بحث دلالت کاری نداریم. اما سند حدیث را در جاهای دیگر درست کرده اند. در خیلی جاها ممکن است ما از حدیث سلطنت استفاده

کنیم. چنانچه قبلا در بحث بیع از همین حدیث استفاده کردیم. حالا ان شاء الله در شروط مباحث بیع دوباره به آن می‌رسیم.

طرح احتمال استناد شهرت عملیه ی قدماء به سیره ی عقلاء و دفع این احتمال:

حالا یک کسی ممکن است بگوید که حدیث سلطنت مفادش یک سیره ی عقلائییه است. اگر حدیث سلطنت، یک سیره ی عقلائییه بود آیا این سیره ی عقلائییه مستند عمل فقهاست یا روایت، مستند عمل قدماست؟ این را دیگر آقای خوئی بحث نکرده اند. یک اشکال اضافه ای است. بعضی وقت ها یک احادیثی مثل حدیث سلطنت داریم که مضمونشان خیلی با سیره ی عقلائییه جور در می‌آید. اگر یادتان باشد همین مساله را در باب حجیت خبر واحد داشتیم که آیا اگر قدمای ما به خبر واحد عمل کرده اند واقعا بما این که دلیلی از معصوم - علیه السلام - به آن ها رسیده است به خبر واحد عمل کرده اند یا این که چون عمل به خبر واحد اصلا سیره ی عقلائییه ست به آن عمل کرده اند؟! یا به خبر واحد عمل کرده اند چون قدماء که این کار را می‌کردند، اخبار آن موقع محفوف به قرائن بود و اصلا خبر واحد نبود! خبر محفوف به قرینه ی قطعیه بود! این بحث دیگری است. گاهی اوقات که من می‌خواهم یک سیره ی قدمائیه درست کنم، می‌خواهم شهرت واضحه ی عند القدماء را درست کنم، باید معلوم شود که حدس روایت و قول و فعل معصوم - علیه السلام - از آن در می‌آید یا خیر! بلکه اصلا این به خاطر چیز دیگری بوده است که مثلا همان سیره ی عقلائییه باشد؟ باز یک اشکال صغروی از این زوایه در می‌آید که با توجه به حدیث سلطنت، آیا می‌شود گفت که آن شهرت

واضح ی قدمائیه شکل می گیرد؟ خب کسی می گوید خیر! اصلا به خاطر سیره ی عقلائیه است که یک چنین چیزی در فعل قدماء داریم. این را چه کار کنیم؟

جواب این اشکال این است که اتفاقا فقیه بزرگواری مثل حضرت آیت الله خوئی با دقت این اشکال را وارد ندانسته اند و بحث نکرده اند. علتش این است که اگر من در فضای شهرت فتوائی بودم این اشکال وارد بود. مساله ی شهرت فتوائی مساله ی شهرت بدون مستند است و مناط حجیتش حدس به قول و فعل معصوم - علیه السلام - است. اگر شهرت فتوائی در اموری شکل گرفت که سیره های عقلائیه هستند، دیگر این حدس خراب می شود. نمی شود حدس زد که این تعبدی از سوی معصوم - علیه السلام - بوده است. این اشکال به آن ها وارد است. تحقق شهرت فتوائی واضح ی قدمائیه که مستند به حدس فعل و قول معصوم شود، جاهایی است که به سیره ی عقلائیه بر نگردد. به همین دلیل است که از روز اول ما بین سیره ی عقلائیه و سیره ی متشرعه جدا می کنیم. در واقع در سازمان استنباط این طوری می شود که اگر سیره ی من عقلائیه بود خب دیگر حجیت آن از باب حجیت سیره ی عقلائیه است. اگر سیره ی من متشرعه بود یعنی سیره ای بود که مسلمین نه بما هم عقلاء بلکه بما هم متشرعه دارند انجام می دهند، می گویم خب معلوم است که معلمشان و مؤدبشان، ائمه - علیهم السلام - بوده است. حالا اگر یک رتبه پایین تر بیایم و بگویم سیره نیست اما شهرت واضح ی قدمائیه است، این را هم می توانم حدس بزنم و بگویم آن طبقه از قدامای ما که دأب و دیدنشان فتوای به قول و فعل معصوم - علیه السلام - بوده است. الان لفظی دست ما نیست اما می بینم که آن طبقه این طوری اند لذا حدس می زنم. لذا دایره ی این حدس این طوری می شود که:

یکم: در سیره ی عقلائیه که کاشفیتش روال خودش را دارد.

دوم: در سیره ی متشرعه که روال خودش را دارد.

سوم: در شهرت واضحه ی قدمائیه که مستند به حدس من از قول و فعل معصوم - علیه السلام - است. خب مشکلی ندارد.

اما این جا این طوری نیست. این جا شهرت عملیه است. یعنی روایت وجود دارد. روایت که وجود دارد یعنی عبارتی داریم. عرض کردم که دیگر حیث لبّ ندارد. یعنی در طبقه ای که می گوییم محط تحقیق شهرت است و آن جا را قبول داریم که طبقه ی اول دوره ی عصر غیبت صغری یا مقارن حضور معصوم - علیه السلام - است که از محقق خواندیمش، اگر به روایتی فتوی دادند، این جا دیگر مساله، مساله ی سیره نیست و چنین احتمالاتی مانعیت ندارد که کسی بیاید این احتمال را بدهد. چون فرض بر این است که روایت است، عبارت است. این طوری است که شهرت عملی از شهرت فتوایی جدا می شود. دیگر هم چنین اشکالی پیش نمی آید. لذا خدا مرحوم محقق خوئی را بیامرزد که ذیل حدیث سلطنت تعبیر قشنگی دارند، در فقه شان هم دارند و گفته اند که بعضی ذیل حدیث، گفته اند "الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم"، الناس مسلطون علی انفسهم سیره ی عقلائیه است ولی در روایت انفسهم نیست و لذا ایشان اشکال کرده اند که اگر کسی بخواهد با شهرت عملی کار کند حق ندارد انفسهم را بیاورد چون حیثش فرق می کند. لذا می بینید در سیل اشکالات محقق خوئی همان پنج اشکال بیشتر نیست و این اشکال مطرح نمی شود. چرا این اشکال نباید مطرح شود؟

به خاطر تفکیک شهرت عملی از شهرت فتوائی و لذا ارزش آن دقتی را که آن جا در پاسخ به محقق خوئی انجام دادیم الان می بینیم. فرق است بین دو حیثیت.

این پایان بحث ما درباره ی سند حدیث سلطنت باشد. به نظر ما هیچ مشکلی ندارد و این حدیث در همان طبقه شهرت عملیه دارد. تفحص هم کردیم و بقیه ی موارد فتوای به این روایت را در غیر معاطاة می بینیم. لذا مشکلی نداریم و تبعاً للأکابری مثل مرحوم امام که تعبیر می کنند به مرسله ی مشهوره بالشهرة العملية، عبارت ما عبارت روایت در محدوده ی خودش است یعنی همین الناس مسلطون علی اموالهم. همین قدر و نه بیشتر.

شروع بحث دلالتی حدیث سلطنت و بیان دیدگاه قائلین به دلالت آن بر صحت معاطاة:

اگر ما قبول کردیم حدیث سلطنت را - که قبولش هم داریم - برویم ببینیم آیا بر صحت معاطاة دلالت می کند یا نه؟ عرض کردیم که جناب شیخ به دلالت آن اشکال کرده است. حالا عمده این است که ببینیم اشکال شیخ چه چیزی است؟ گاهی اوقات یکی از مشکلات ما در مکاسب، تصویر اشکال شیخ است. چون شیخ چند جا با محتوای حدیث سلطنت کار کرده است. یکی از آن ها همین جاست که کمی روشن تر است. چند جای دیگر هم دارند. آن ها که دلالت حدیث سلطنت را قائل هستند در دلالت آن همین یک جمله را داشتند که حدیث سلطنت یک عمومی دارد و یک اطلاقی. "الناس مسلطون" خود این سلطه یک اطلاقی دارد. جمیع انحاء سلطه را می گیرد. متعلق سلطه هم

مال است یعنی "علی اموالهم" ولی سلطه اطلاق دارد. بعد می گفتند که حتی می شود گفت عموم دارد. حذف متعلق که نحوه ی سلطه است باعث می شود که بتوانیم عموم را هم در آن تصویر کنیم. البته ما بعدا این ها را بررسی می کنیم. فعلا داریم فقط نقل می کنیم. حالا ممکن است که کسی بگوید من اصلا زیر بار حذف متعلق نمی روم. متعلق "أموالهم" است. ولی حالا تعبیر آن ها را ملاحظه کنید می بینید که سلطه یک اطلاقی دارد و یا این جا حذف متعلق صورت گرفته که منجر به عموم می شود. بالاخره سبب می شود که من بگویم دو جور سلطه دارم:

یک نحوه ی سلطه ی خارجی، مثلا من مسلط هستم که این مال را بردارم و جا به جا کنم.

یک نحوه هم سلطه ی اعتباری است. یعنی می توانم مال را ببخشم.

یکی از انحاء این سلطه ی اعتباری این است که می توانم این مال را به تملیک غیر در بیاورم. چون بر مال مسلط هستم و هر گونه سلطه ای را دارم و می توانم این مال را تملیک کنم. حالا در تملیک مال به شما، لازم است که قولی تملیک کنم؟ یعنی بگویم "بعث" تا مالک شوید؟ خیر! اطلاق یا عموم سلطه می گوید شما در این تملیک می توانید قولی عمل کنید و می توانید فعلی هم عمل کنید. اطلاق و عموم سلطه به شما اجازه می دهد که مالت را تملیک کنید، هبه کنید. هبه یکی از انواع سلطنت است و تملیک هم یکی از انواع سلطنت است. تملیک قولی یک نوع از انواع سلطنت است و تملیک فعلی یک نوع از انواع سلطنت است. عموم سلطنت یا اطلاق آن به شما می گوید هر طور خواستی تملیک کنید. به شما می گوید هر طور خواستید ببخشید. چه اشکال دارد؟! همان طور که می توانید

مالتان را ببرید، بیاورید، سوار شوید و ... چه اشکالی دارد؟! حالا هم تملیک این طوری است. قولی تملیک کنید، فعلی تملیک کنید. چه اشکالی دارد؟!

اشکال شیخ به استناد به حدیث سلطنت در اثبات صحت معاطاة:

این غایت بیان این هاست. حالا جناب شیخ به این اشکالی دارد که تصویر آن مقداری محل بحث است. عبارت شیخ این جا چند جور تحلیل شده است. آن که ظاهر عبارت مکاسب است این است که سلطنت، انواع سلطه را می گیرد و من این را قبول دارم ولی قبول ندارم که معاطاة یک نوع از انواع سلطنت باشد. دارم محط اشکال شیخ را عرض می کنم. چون این ها طورهای دیگری هم عبارات شیخ را معنا کرده اند. عبارت شیخ این است:

"و أما قوله الناس مسلطون على أموالهم فلا دلالة فيه على المدعى لأن عمومه باعتبار انواع السلطنة فهو..."

از این جا به بعد دیگر توضیحاتش است که فهم این "فهو" به بعد هم محل بحث است. بعضی دو سه جور بیانش می کنند. شیخ می خواهد این طوری بگوید که بله! من قبول دارم که این عموم سلطنت به اعتبار انواع، درست است. مثلا یکی از انواع سلطنت، سلطنت بر بخشش است. یعنی هبه کنند. یکی از انواع سلطنت، تملیک است. این هم می شود. مجاز هستید که تملیک کنید؟ بله هستید. می توانید ببخشید، می توانید تملیک کنید. اما سوال این است که اگر سراغ سلطنت بر تملیک رفتید، آیا سلطنت

تملیک با قول، یک نوع است؟! سلطنت تملیک با فعل هم یک نوع است؟! که من بعدا بگویم انواع سلطنت که در آن هست، نوع قولی اش، نوع فعلی اش مراد است. شیخ این طوری می گوید و می فرماید قول و فعل دو صنف از تملیک هستند اما نوع نیستند. در مدلول حدیث سلطنت هم نوعش را قبول داریم اما این که شامل صنف هم بشود را قبول نداریم. یکی از عبارات خیلی روشن در بیان شیخ این طوری است که اگر مساله به انواع سلطنت رسید، چشم! اما اگر به انواع نخورد بلکه سراغ اصناف رفت مشمول حدیث نمی شود. مثلا شما می دانید که سلطنت بر تملیک دارید. اما می خواهید بفهمید که علاوه بر سلطنت بر تملیک، سلطنت بر تملیک فعلی هم دارید؟ یا سلطنت بر تملیک قولی فقط دارید؟ شیخ می گوید حدیث سلطنت این ها را درست نمی کند. یعنی شما نمی توانید مساله ی اصناف را به حیث انواع ملحق کنید. در حدیث سلطنت حیث انواع مطرح است نه حیث اصناف. لذا فرموده است "فهو یجدی" یعنی حدیث سلطنت مجدی و نافع است وقتی که شما شک در نوع دارید. اما اگر علم به نوع داشتید و شک در صنف داشتید حدیث سلطنت به دردتان نمی خورد. الان در این جا شما علم به نوع دارید و شک در صنف دارید، لذا ایشان می گوید نمی شود. نمی شود با حدیث سلطنت مساله ی معاطاة را حل کرد. چون مساله این است آیا تملیک با فعل هم از حدیث سلطنت در می آید؟ شیخ گفته است من این را قبول ندارم.

این یکی از تقریرات عبارت شیخ است. بعضی دیگر گفته اند تقریر عبارت شیخ این است که حدیث سلطنت در کیف دخالت ندارد بلکه در کم سلطنت دخالت دارد. این را فردا عرض خواهم کرد. یک تقریر سومی هم از شیخ هست که باز بعدا عرض می کنم.

بیانی اجمالی از پاسخ مرحوم سید یزدی به مرحوم شیخ:

اما الان این نکته را عرض کنم که مرحوم سید یزدی، در حاشیه ی مکاسب با شیخ درگیر است و به شیخ می گوید شما تحلیلتان این است که حدیث سلطنت در نوع به درد می خورد اما در صنف به درد نمی خورد و در واقع شما دارید حدیث سلطنت را منطقی تحلیل می کنید نه عرفی عقلائی! عقلاء صنف را هم نوع تلقی می کنند. اگر نوع را قبول دارید معاطاة را هم قبول کنید. این با تقریر نوع و صنف است که شیخ می گوید یک نوع دارم - یعنی تملیک - که در مقابل هبه و امثال آن است. نوع را که قبول کردم اگر رفتیم سراغ صنف، حدیث سلطنت به درد نمی خورد. ان شاء الله ادامه ی فرمایشات شیخ را فردا بحث خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.